



هرچند هياهو نوروز را

از ژرفنای آسمان دیده ام

با پرندهء بهاری

آن پیک نو بهار

از آزادی سرودی ساختم

و با او به پرواز آمدم

بر بال اندیشه های نوین

از فراز اندیشه های کهن گذشتم

واز امید من سخن راندم

همینکه دیدم

سبزه ها دمیده است

و آفتاب روشن نوبهار

پیام راستی و صداقت میدهد

بر علف های دشت های بیکران

من خیره گشتم

و به گوش گیاه ها

از نوروز من سخن راندم

بسوی افق من دیده دوختم

و پایین تر از آنهادر کوره های خشت

و در گیر و دار گرد و خاک

به پسرک خشت مال نگریستم

و به دست های پر آبله و ترکیده او

و آن چهره خاموش و پر درد

و با عرق جبین او همچو رازی

من از نوروز قصه راندم

من نوروز را فریاد ساختم
و بر عمق انجماد زندگی سرودم
من نوروز را درود ساختم
و بروان شهیدان میهن دمیدم
من نوروز را قصه ساختم
و به پسر بچه های کار گر گفتم
من نوروز را آهنگی ساختم
و به گوش مادران شهید سرودم
من نوروز را گل ساختم
در پایی پیر مرد رنج دیده پاشیدم
من نوروز را دستمال ساختم
با آن اشک اطفال یتیم را ستردم
من نوروز را خنجر ساختم
تابه قلب دشمنان میهنم فرو برم
آری، نوروز است و ما به امید نوروز زندگی
آفتاب روشن نو بهار را لمس میکنیم
و به دشت های پر علف و گیاه خیره میشویم
و به کشتزار های کوچک خود
دل شاد میکنیم
آری نوروز است و جشن نوروز باستان را
به دامن غربت یاد میکنیم
و دیواری از امید
در جلگه هایی شاداب اندیشه
آباد میکنیم!

(سوما کاویانی)

۲۰۱۰/۰۳/۰۱